AFGHAN GERMAN ONLINE
http://www.afghan-german.com
http://www.afghan-german.de
افغان جرمن آنلاین

مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

نویسنده: ن . جلیل زاد
۲۰۲۵/۰۵/۰۹

کودک یک و نیم سالهای که از نیاکاناش جدا شد

در سرمای نرم پشاور، جایی که روزگاری آفتاب زمستانی بر کاخهای پادشاهان افغان میتابید، امروز سایهٔ اندوهی هزار ساله بر سیمای مادری خسته افتاده است. مادری با کودکی در بغل، که هنوز شیرخوار است؛ هنوز کلمات را نمیشناسد، اما درد را میفهمد. هنوز معنای مرز را نمیداند، اما تبعید را با پوست و گوشتش حس میکند. این زن، با چادر سبز کهنهاش، و نگاهی که انگار تمام تاریخ تبعید در آن فشرده شده، از کوچههای خاطرهانگیز پشاور با کودک اش بیرون انداخته شد؛ شهری که روزگاری در آن صدای پُر ابهت و شکوهمند شاهان ابدالی میپیچید، و امروز فریاد گرسنگی کودکان مهاجر در آن خاموش میشود .

آیا این همان پشاور است ؟ پشاورِ احمدشاه، پشاورِ تیمورشاه، پشاورِ زمستانهای باشکوه و لشکرهای پیروزمند ؟ نه، این دیگر آن پشاور نیست .این، پشاورِ اردو و پولیس پاکستان است؛ پشاورِ حصار، پشاورِ تحقیر، پشاورِ اخراج اجباری افغان ها . مادر افغان، با صورتی که رنجهای هزار ساله را حمل میکند، کودک را در آغوش دارد؛ کودکی که از خاک گرم و رحم وطن آبایی و اجدادی اش ، به خشکی مرز پرتاب شده است .نه تقصیری دارد، نه جرمی، جز آنکه « افغان » بهدنیا آمده .او هنوز تذکره و کارت هویت ندارد، اما مرز را از میان لبهای خشمگین پولیس و اردو شناخته؛ هنوز زبان نمیداند، اما زبان توهین را به دل گرفته است .پولیسی که عربده میکشد، سربازی که با قنداق تفنگ اشاره میکند: "برو!" و مادری که نه گریه میکند، نه اعتراض؛ فقط کودکاش را محکمتر در آغوش میگیرد، گویی با آغوش خویش میخواهد تاریخ را از شکستن باز دارد .و آن کودک، آن کودک معصوم یک و نیم ساله ...چشمهایش گِرد است و پر از سوال: "مادر، چرا اینجا دیگر جای ما نیست ؟" "مادر، مگر پشاور خانهٔ ما نبود ؟ مگر تو اینجا بزرگ نشدی ؟ مگر پدرت در همین خاک نیاکان دفن نیست ؟ اما مادر پاسخ نمیدهد، نه برای آنکه پاسخی ندارد، بلکه برای آنکه اشک راه گلویش را بسته است . در دلش غوغاست؛ میخواهد فریاد بزند، بگوید: "ای سرزمین بیوفا، ای خاک فراموشکار، من که جز دلی شکسته چیزی از تو نخواستم، چرا مرا از پناهات راندهای؟ "اما فریادش، مثل صدای هزاران و صدها هزار مادر دیگر، خاموش میماند در هوای سنگین تبعیض .در آنسو، مرز و خط فرضی و تحمیلی دیورند است؛ نه فقط مرز جغرافیا، که مرز انسانیت .و این کودک، هنوز

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له راالیږلو مخکي په ځیر و لولئ

به‌درستی راه رفتن را نیاموخته، باید از آن عبور کند؛ نه چون جهان برایش راه باز کرده، بلکه چون جهان دروازه را به رویش بسته است . این تبعید، فقط کوچ از شهر نیست؛ کوچ از خاطره است، کوچ از تاریخ، کوچ از پیوندهای نانوشته‌ای که خاک را به جان آدمی گره می‌زنند . پشاور دیگر پایتخت زمستانی نیست؛ حالا زندانی‌ست برای افغانانی که فراموش کرده‌اند، “بی‌تابعیت” یعنی بی‌صدا بودن .آیا تاریخ روزی این درد را خواهد نوشت ؟ که چگونه کودکی، که هنوز نامش را کسی صدا نزده بود، در آغوش مادری بی‌پناه، از میانهٔ شهری رانده شد که نیاکانش برای ساختنش جنگیده بودند؟ که چگونه سنگ‌دلی پولیس و اردو، حتی به آغوش مادر هم رحم نکرد، و محبت مادرانه را به عبور از مرز مشروط کرد ؟ پشاور، ای شهر خاطرات غبارگرفته ...آیا می‌دانی امروز از پیکرت، تکه‌ای تاریخ جدا شد؟ آیا می‌فهمی که کودک افغان، نه فقط مهاجر بود، بلکه حامل رویاهای هزار ساله‌ای بود که در کوچه‌هایت متولد شده بودند؟ امروز، در آغوش مادرش، این کودک، تمام گذشته را با خود به سوی نامعلوم می‌برد .کسی نیست تا او را بدرقه کند؛ کسی نیست تا بگوید “بازگرد”، فقط خاک، فقط باد، فقط چشم‌هایی که می‌گریزند تا نبینند تحقیر را .و این است پایان یک قصه و آغاز هزار درد :قصه‌ای که با واژهٔ “مهاجر” آغاز شد، و با فریاد خاموش یک کودک ناتمام ماند .کودکی که شاید فردا دیگر یادش نیاید پشاور کجا بود، اما هرگز فراموش نمی‌کند چگونه از آغوش تاریخ رانده شد

.

آرشیف: مطالب نشر شدهٔ ن. جلیل زاد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکي په ځير و لولئ